

Education in Farabi's Philosophical Thoughts

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors

Younes Joodi¹

Aziz Javanpour Heravi^{2*}

Tavakkol Koohi Giglo³

How to cite this article

Younes Joodi, Aziz Javanpour Heravi, Tavakkol Koohi Giglo, The Functions of Emotional Education in the Life of the Innocents, *Journal of Islamic Life Style Centeredon Health*, 2023:6(4): 652-663.

1. PhD student, Department of Islamic Philosophy and Theology, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

2. Associate Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran (Corresponding Author).

3. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Ahar Branch, Islamic Azad University, Ahar, Iran.

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: a.javanpour@iaut.ac.ir

Article History

Received: 2022/12/14

Accepted: 2023/03/14

ABSTRACT

Purpose: One of the intellectual concerns of Muslim sages has always been to deal with the philosophy of politics, Shahriari religion and the search for a desirable society, and an important part of the philosophical works produced by Muslims is devoted to the reflection of their philosophical thoughts about society. The first philosopher in the Islamic world who raised independent and systematic discussions about the ideal society and its components and authored several works about it is Farabi. For this reason, he has been called the founder of Islamic and political philosophy in the Islamic world. The utopia of Farabi is full of educational words. In Farabi's opinion, education and training is discussed in the practical wisdom section and the subcategory of Madinah politics. The purpose of the current research is education and training in Farabi's intellectual system.

Materials and methods: The research method is qualitative content analysis and inference (practical analogy). This means that based on Frankena's inference model, principles have been extracted from the juxtaposition of goals and principles, which lead to the adoption of educational methods. The analysis community has been a collection of books, descriptions and articles about Farabi's philosophy, which has been purposefully sampled and studied in depth based on the categories of research, and the resulting data has been continuously analyzed simultaneously with the collection of information and Analysis has been done.

Findings: The results showed that according to Farabi's value theory, the most important goals of moral education are: knowledge and faith in God, closeness to God, happiness, thinking and reflection, rationality and moderation. Farabi considers educated people to be the basis for creating a "Utopia" where its inhabitants live in complete happiness and prosperity. Under the shadow of correct education, people are ready to create a utopia where happiness cannot be achieved except through its realization.

Conclusion: In the shadow of correct education, people are ready to create a utopia, which is not possible to achieve happiness except through its realization. The plan of this kind of education and training and, as a result, happiness on the part of Farabi is rooted in his philosophical views, and due to its ideality and abstraction, it makes its achievement somewhat out of reach.

Keywords: Education and training, Farabi, Values, Madinah

تعلیم و تربیت در اندیشه های فلسفی فارابی

کلید واژه‌ها: تعلیم و تربیت، فارابی، ارزش شناسی، مدینه فاضله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۳

* نویسنده مسئول: a.javanpour@iaut.ac.ir

یونس جودی^۱

دانشجوی دکتری، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

عزیز جوانپور هروی^{۲*}

دانشیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران (نویسنده مسئول).

توکل کوهی گیگلو^۲

استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد اهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اهر، ایران.

چکیده

هدف: همواره یکی از دغدغه های فکری حکیمان مسلمان پرداختن به فلسفه سیاست، آیین شهرباری و جست و جوی جامعه مطلوب بوده و بخش مهمی از آثار فلسفی تولید شده توسط مسلمانان، به بازتاب اندیشه فلسفی آنان در باب جامعه اختصاص یافته است. نخستین فیلسوفی که در دنیای اسلام مباحث مستقل و منظمی در خصوص جامعه مطلوب و ارکان مؤلفه های آن مطرح و آثار متعددی در باب آن تألیف نمود، فارابی می باشد. به همین دلیل هم او را بنیان گذار فلسفه اسلامی و سیاسی در دنیای اسلام نامیده اند. آرمان شهر فارابی سرشار از سخنان تربیتی است. تعلیم و تربیت در نظر فارابی در بخش حکمت عملی و زیرمجموعه سیاست مدینه مطرح می شود. هدف پژوهش حاضر، تعلیم و تربیت در نظام فکری فارابی می باشد ..

مواد و روش‌ها: روش پژوهش تحلیل محتوای کیفی و استنتاج (قیاس عملی) است. بدین معنا که براساس الگوی استنتاجی فرانکنا از قرار گرفتن اهداف و مبانی در کنار هم اصولی استخراج شده است که منجر به اتخاذ روش های تربیتی میگردد. جامعه تحلیل، مجموعه کتاب ها، شرح ها و مقالات پیرامون فلسفه فارابی بوده است که به طور هدفمند بر مبنای مقولات پژوهش نمونه گیری و به صورت عمیق مورد مطالعه قرار گرفته است و داده های حاصل به طور پیوسته همزمان با جمع آوری اطلاعات مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

یافته‌ها: نتایج نشان داد بر اساس دیدگاه ارزش شناسی فارابی، مهمترین اهداف تربیت اخلاقی عبارت است از: شناخت و ایمان به خدا، تقرب به خدا، سعادت، تفکر و تأمل، تعقل و اعتدال. فارابی انسانهای تربیت یافته را بستر ساز ایجاد «مدینه فاضله» ای میدانند که اهالی و ساکنان آن در سعادت و نیکبختی کامل به سر میبرند .

نتیجه گیری: در سایه تعلیم و تربیت صحیح، افراد آمادگی ایجاد مدینه فاضله را پیدا میکنند که دستیابی به سعادت جز از طریق تحقق آن امکان پذیر نیست. طرح اینگونه تعلیم و تربیت و در نتیجه، سعادت از سوی فارابی در دیدگاههای فلسفی او ریشه داشته و با توجه به ایدئالی و انتزاعی بودن، تا حدی دستیابی به آن را دور از دسترس مینماید.

مقدمه

از نظر علمای اخلاق و فلسفه خصوصاً اندیشمندان مسلمان از دیرباز تاکنون مسئله تعلیم و تربیت امری مهم و بنیادی است که همواره این چالش را در پی داشته است که غایت و هدف تعلیم تربیت که در نهایت منتهی به محصول آن که انسان می باشد چیست.

در هر مکتبی اندیشه و نظام تربیتی تحت تاثیر نگرش آن مکتب به هستی، زندگی و انسانی می باشد به طوری که در آن مکتب به فرایند تعلیم و تربیت سمت و سو می بخشد به همین جهت از اساسی ترین اموری که در فلسفه تعلیم و تربیت به آن اشاره شده است تفحص و تحقیق در طبیعت انسان است که بر همین اساس میزان تربیت پذیری انسان معلوم می گردد (۱).

بایستی پذیرفت که تعلیم و تربیت یکی از مهمترین واقعیت های نظام هستی است که در گذر زمان به عنوان یکی از دغدغه های اساسی بشر مطرح بوده و پیوسته اهداف تربیتی به عنوان یکی از ارکان حیاتی و شاید مهم ترین مسئله در نظام تعلیم و تربیت مورد بحث واقع شده است. تربیت و بهینه سازی اخلاق و منش های انسانی، درازای تاریخ پیشینه ای دیرینه داشته است، لذا تربیت اخلاق و منش انسان به معنای کاربرد ویژه یافته های تعلیم و تربیت برای تحقق اهدافی است که از حوزه علم اخلاق دریافت شده است.

فلاسفه با ارائه نظام خاصی که برگرفته از چگونگی تفکرشان به جهان هستی و انسان بوده است مهم ترین نقش را در تدوین مکاتب تربیتی ایفا نموده اند و در صدد تبیین آرای تربیتی خود برآمده اند در حقیقت، فلاسفه با ارائه آرای تربیتی خود و اهداف و غایات آن و نیز به چالش کشیدن اندیشه های تربیتی دیگر، همواره مؤثرترین عامل بر روند تربیت بوده اند، به گونه ای که امروزه نیز برای انتخاب و گزینش اهداف تربیتی باید برخی از بنیان های فلسفی را پذیرفت.

یقیناً آنچه در آراستگی اندیشه و انضباط تربیتی یک مکتب اثرگذار بوده و فرایند نظام تعلیم و تادیب آن مکتب را سمت و سو می بخشد نگرش هر مکتب فکری، فرهنگی و تربیتی به هستی و انسان است، انسان به حکم جایگاه بسیار ممتاز و برجسته اش در نظام هستی، شناخت مرتبط وجودی اش بصورت مبنایی حیاتی است. فلسفه تعلیم و تربیت به منزله یکی از عرصه های علوم انسانی در حیثیت و حلیت خود وامدار منزلت و سزاواری مبنایی گوناگون، من جمله مبنایی انسان شناختی است. از اینرو تحقیق و تفحص در ماهیت و فطرت انسان که در فلسفه تربیت بر آن پرداخته می شود از اساسی ترین امور است و بر اساس آن، خصوصیات نظام تربیتی مشخص شده و عوامل تربیتی تاثیرگذار بر انسان، اقتدار و امکانات او برای تغییر مطلوب، و در یک کلام، میزان تربیت پذیری او معلوم می شود.

شریعت و حکمت پایان نیافته در اینجا درک عقلانی نه غایت، که مقدمه عرفان حق است (۵).

جلوه فلسفه دوره اسلامی با دینی شدن عقلانیت یونانی و ورود دوبخش نظری و عملی در فرهنگ و تمدن اسلامی رخ نمود. مسایل سیاسی برپایه اخلاق و نشأت گرفته از علم النفس فلسفی بود.

فارابی فقط حکیم مابعدالطبیعه نیست که فیلسوف مدنی هم هست. او به عنوان اولین فیلسوف بزرگ اسلامی با افکار فلسفی خود به برپایی علم مدنی پرداخت.

علم مدنی از سعادت راستین و بازشناسی آن از سعادت دروغین و خوی ها و رفتارهایی که وسیله رسیدن به سعادت حقیقی یا مانع رسیدن به آن هستند بحث می کند (۶). به نظر میرسد جایگاه فلسفه سیاست در مجموعه نظام فلسفی او دست نیافتنی باشد.

فلسفه سیاسی وی درحقیقت برگرفته از سیاست مدن و امور کشورداری یونانیان بود که رنگ اسلامی داشت و در آن از انواع افعال و رفتار ارادی و از آن ملکات و اخلاق و سجایا و عاداتی که افعال و رفتار ارادی و اهداف آنها بحث می شد (۷).

فیلسوف در پویش فکری خود، از مبادی موجودات هستی به انسان صاحب نیروی خرد و جان اندیشمند و نفس ناطقه میرسد که منشأ رفتارهای او عقل عملی است. در نگاه او تنها نیرویی که سعادت را تعقل می کند خرد نظری است. انسان برخوردار از عقل و تدبیر و عواطف انسانی را می توان با اتخاذ روش های تربیتی بسوی ارزشها سوق داده می شود از راه تعلیم و تلقین، افراد را به فضیلت عادت داد. انسان دایم در حال شدن (صبرورت) یا تربیت یافتن است هرگز در طول حیاتش، بی نیاز از آن نخواهد شد. انسان موجود تمام نشده ای است که فقط در صورت تعلیم و تربیت مداوم به شکفتگی کامل خود خواهد رسید.

وی معتقد است فضیلت در اجتماع پدید نمی آید مگر به وسیله حکومتی که در عنایت آن، این کردار و آداب و رفتارها و خلق و خو و منش در میان افراد رواج یابد و رسالتش خدمت گذاری به مردم باشد. و سیاست در نزد ابونصر فارابی چیزی نیست الا خدمت که مدار مدینه فاضله مدنی است.

اعتقاد وی براین بود که رواج و رشد این کردار و آداب و رفتارها و خلق و خو و منش نیک به وسیله حکومت صالحی امکان پذیر است. حکومتی که بتواند این رفتار و کردار را در مردم پیروانند همان حکومت فاضله ای است که مردمش به امت فاضله آوازه می شوند. طبق استنتاجی که از خطوط «احصاء العلوم» می شود چنین حکومتی باید در دل بستگی امت فاضله به صیانت این ملکات مجاهدت نماید تا احیاناً در زیر پای افراد مدینه لگدکوب نشود. علی السویه نسبت میان حکومت و مردم نسبت زور، تعدی و تغلب نیست بلکه رابطه تعلیم و تربیت است و وظیفه حکومت آگاهی مردم و ابداع داعیه های والا و تحکیم تشدید آن در مردم و علاقمندی ایشان به آداب و رفتارها و خلق و خو و منش نیک که همان فضیلت است می باشد حال اینکه سیر بسوی سعادت امری اختیاری است.

وی در ادامه از رییس مدینه فاضله، شروط لازم آن و ضرورت وجودش برای تامین سعادت افراد بحث می کند. همین طور است وضع رییس مدینه که نخست باید او استقرار یابد و سپس او هم سبب

نظر به قلمرو وسیع تعلیم و تربیت، در باز شناخت فلسفه این حوزه، بسیار پراهمیت است که برای حل مشکلات حاکم بر جامعه و نظام تربیتی نیازمند بهره گیری از اعتقادات و نظرات همه مریدان تربیتی و صاحب نظران این عرصه هستیم. اندیشه های تعلیم و تربیت، فهم مبانی و مبادی، متدها و اهداف آن ضروری است و فهم آنها جز با بررسی آراء و افکار فیلسوفان و راهنمایان بزرگ تعلیم و تربیت میسر نیست. ایضاً در امتداد آن، فلاسفه مهم ترین نقش را در مدون سازی مکاتب تربیتی ایفا کردند آنان با ارائه نظام اختصاصی که برگرفته از چگونگی تفکرشان به جهان هستی و انسان بوده است، در صدد اظهار آراء تربیتی خود برآمده اند در واقع فلاسفه با نمایش آرای تربیتی خود و اهداف و آرمان آن و نیز به چالش کشیدن افکار تربیتی دیگران، پیوسته موثرترین عامل بر جریان تربیت بوده اند، به گونه ای که امروز نیز برای برگزیدن و دست چینی اهداف تربیتی باید برخی از بنیان های فلسفی را پذیرفت.

اهداف تعلیم و تربیت را نباید فقط در ذهن و به دور از عالم واقعی بنا کرد حال اینکه از جامعه و نیازهای فعلی و آینده سر منشأ دارند. یک مکتب که دارای هدف های مشخصی است نمی تواند یک سیستم خاص آموزشی نداشته باشد اعم از اینکه انسان هدف باشد یا جامعه انسانی. بحث تعلیم و تربیت بحث ساختن افراد است. هدف تعلیم و تربیت نیروی انسانی نیست بلکه انسانیت است. انسان تربیت یافته نیروی خود را رشد و توسعه داده و با شناختش از جهان و هستی پس از کسب فضیلت برای هرگونه مواجهه با مشکلات گام برمی دارد و این خودنگرش، نگاه عمیق فلسفی را می طلبد.

دید فلسفی مبتنی بر مبادی هستی شناختی و انسان شناختی او، استوار برپایه خرد و برهان عقلی که در آن باقتضای روزگارش محوریت با دیانت و آیین وحی بنیاد است فیلسوف را با پرسشها و دغدغه های وجودی و ذهنی خاصی مواجه کرد که افلاطون و ارسطو با آن روبرو نبودند (۲).

فارابی با وام گیری از تفکر و اذهان دو فیلسوف سرشناس یونان، افلاطون و ارسطو و گلچین عقلایی آرای آنها توسط آموزه های دینی توانست نظام تربیتی نوینی را در عرصه تعلیم و تربیت و تأیید و تحکیم آن در بستر اندیشه های دینی پایه گذاری کرده و اثرگذاری قابل انکاری در ارائه آراء و فرضیه های فیلسوفان اخلاق پس از خود داشته باشد میتوان گفت نوعی هم آوایی در میان متفکران اخلاق و تربیت شکل گرفت. فلسفه سیاسی یونان مبتنی بر پایه گذاری سیاست بر اخلاق بود.

فارابی در کتاب الحروف به صراحت از برتری و تقدم فلسفه بردین سخن گفته و می نویسد هر دینی بر پایه فلسفه ای ریشه دوانده و اساس و ریشه دین حق، فلسفه یقینی (برهانی) است. (۳)

اودین را بسیار مهم تلقی کرده و بجای رد ظواهر شریعت فلسفه را باطن دیانت قرار داده، نه این که دین به عنوان یک عامل اجتماعی در تفکر او موثر افتاده باشد. فارابی اصلاً به التقاط دین و فلسفه نپرداخته است. زمانی که تصوف با جان مردم آمیخته بود و متصوفان از درک حقیقت عاجز بودند (۴)، کار فیلسوف با بیان نسبت

رساند (۱۳) و نیل به سعادت در گرو بر خورداری وی از فضیلت هاست که جایش در جمع و مدینه است برای انسان متفرد و تنها ممکن نیست پس انسان در ژرفای سرشت و طبیعت خود موجودی سیاسی است که در مدینه و در میان جمع به کمال خود میرسد.

فارابی اعتقاد دارد وصول به سعادت آنگاه ممکن است که آدمی از ناحیه عقل فعال معقولات و معارف اولیه را دریافت کرده باشد، اینگونه افراد صاحب فطرت سلیم بوده و امکان نیل به سعادت نهایی را دارند. (۵)

فارابی وجود استعداد یا نیروی سرشتی را در انسان شرط لازم برای انجام دادن امور می داند نه شرط کافی، چه وجود استعداد یا نیروی فطری به خودی خود، موجب نمی شود انسان به کاری روی آورد یا از کاری روی برتابد، این نیروی فطری تنها زمینه ساز و آسان کننده به جا آوردن یا وا نهادن امور است. (۳) وی اصولاً تأکید می کند که همه نفوس در سرشت خود به کمال جویی بالفعل نیازمندند و استعداد این امر در آنها نهاده شده است (۷)

فارابی در تبیین اندیشه های تربیتی خود با الهام از مبانی دین اسلام، انسان را موجودی از خدا و عائد به سوی خدا می داند وی معتقد است اخلاق تغییر پذیر و در نتیجه، امری اکتسابی است و از سوی، هیچ فضیلتی برای انسان فطری و طبیعی نیست، و در فطرت هیچ انسانی از ابتدای خلقتش کمال وجود ندارد، در نتیجه، همه افراد را برای رسیدن به سعادت و کمال نیازمند به تعلیم و تربیت به واسطه افعال ارادی می داند. (۲)

فارابی نه تنها جامعه گریز نیست بلکه حضور در اجتماع را شرط رسیدن به سعادت می داند. وی انسان را موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی دانسته که روحش اشرف از بدن اوست بنابراین کمالات روح و ترقی آن را ارزشمندتر واصل تر می داند. ماهیت واقعی تعلیم و تربیت هم، همه جانبه بودن و دائمی بودنش است. می توان گفت تربیت پرورش دادن همه استعدادها و واقعی نهفته در وجود انسان است. در امر پرورش، تهذیب اخلاق و تزکیه نفس فرد مورد عنایت است آموزش با تن آدمی و پرورش با روح و عقل وی سروکار دارد. برخی فیلسوفان مسلمان از این نگرش متأثر شده انسان را ترکیبی از تن و روان پنداشتند در صورتی که انسان در حکم واحدی است و خداوند در قرآن، انسان را بصورت یک واحدی کامل مخاطب قرار داده است. می توان گفت تزکیه ژرفترین و فراگیرترین واژه ای است که قرآن در مورد تربیت انسان مطلوب به کار برده است.

گاهی تربیت دینی معادل تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام فرض می شود و اسلام در کل یک مکتب تربیتی است همه آموزه های آن به نوعی با انسان و تربیت و تزکیه او سروکار دارد اشاره به آیاتی از قرآن در این زمینه گواهی بر این نظر گرفته می شود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». (سوره جمعه، آیه ۲)

علامه طباطبایی در تفسیر «التَّزْكِيَّةُ هِيَ التَّطْهِيرُ...» آورده: تزکیه پاکیزگی از معنای پیراستن آرایش ها و آلودگیهاست پاکسازی باورهای فاسد، پیراستن شرک و کفر و اخلاق ملکات رذیله است. شهید مطهری ذکر میکند «تَزْكِيَّةٌ» در لفظ پاکیزه گرداندن و مشتمل

تشکل و تحصیل مدینه و اجزاء آن شود و هم سبب حصول ملکات ارادی اجزاء افراد آن و تحقق و تربیت مراتب آنها گردد و... (۸)

هدف واقعی از تربیت افراد در نگاه فارابی نیل افراد مدینه به سعادت است که و این از دید اسلام نیز مستور نمانده است. در رهیافت فلسفی فارابی منزلت رهبر در جامعه همانند قلب در وجود انسان است. (۹) چرا که ریاست فاضله در مدینه باید ضامن سعادت مندی افراد جامعه باشد و از طرفی به واسطه اتصالش با عقل فعال شرف وجودی به اعضای مدینه دارد، نقش تنظیم کننده افعال اختیاری افراد را بر عهده دارد. (۱۰) حقیقت وحی هم آگاهی هایی است که از میدا فیض صادر می گردد. با این بیان رابطه حکیم با عقل فعال و نبی با وحی، هر دو به عنوان راهنما و راهبر کاملاً مبین است. و این توافق بین نبوت و سیاست است.

بویضا با نعت و توصیف خود از رییس مدینه فاضله، از خلافت اهل سنت دوری جسته و سیمایی فلسفی از امامت شیعه را عرضه می دارد حتی در تحصیل السعاده لفظ امام را برای ریاست مدینه بکار برده است. مردم اطاعت از او را عین مطیع بودن در مقابل کمال فضیلت پنداشته و با این گزینش در خیزش بسوی سعادت تردیدی بخود راه نمی دهند.

از نظر فارابی، کسی که در مقام پادشاه بر مدینه فاضله ریاست می کند باید فیلسوف باشد و علاوه بر هدایت افراد جامعه بسوی صلاح و درستگاری، حکمت رادر مدینه فاضله رواج دهد. فیلسوف در نظر افلاطون کسی است که وجود ابدی و لایتغیر را درک کند و طالب کل حکمت است و وجود زیبایی مطلق را تصدیق می کند و بالاخره علاقه به وجود حقیقی دارد. (۱۱) در کلام وی فیلسوفی شایسته مسند نشینی مدینه فاضله است که مراحل خاصی از تربیت را سپری کرده باشند و آن رادر انحصار فیلسوفان میدانند ارسطو نظری برخلاف وی داشته و ریاست را انحصاری نمیداند بلکه معتقد است مردم عادی با تربیت درست، هم شیوه فرمانبری و هم رموز فرماندهی را می توانند بیاموزند. فارابی در این مورد که سیاستمدار حتماً باید فیلسوف باشد با افلاطون موافق است اما فلسفه را کافی ندانسته در مورد برخورداری وی از حکمت عملی و دانش سیاسی با ارسطو هم سخن است. فیلسوف وقتی می تواند مجری امورات آرمانشهر باشد که چنین منزلت و طبع بلندی از علم و عمل برسد و با اتصال به چشمه جوشان عقل فعال، این شایستگی را کسب کند.

فارابی در کتاب «اراء اهل المدینه الفاضله» میگوید: آنان که خود حقایق را با برهان ها و بادیده جان می نگرند و می شناسند حکیمان و فیلسوفان شهر نیکویند و در مرتبت بعدی کسانی هستند که در پرتو بینش و نظر حکیمان و به پیروی از آنان و به جهت درست دانستن آراء شان و اعتمادی که به آنان دارند حقایق را همانطور که هست می شناسند و دیگران، کسانی که حقایق را با نمودار و مثالها که حکایتگر حقایقند می شناسند جز این که شناخت فیلسوف و حکیم برتر از دریافت های دیگران است. (۱۲)

فارابی برای هستی نیز شش مرتبه قائل شده و معتقد است انسان در مرتبه چهارم هستی (نفس و روح) قرار دارد و مربی و معلم اصلی و حقیقی انسان عقل فعال است که تدبیرگر زندگی مادی و معنوی آدمی است که انسان را به بالاترین مرتبه کمال یعنی سعادت می

بر پرورش و تربیت است. تربیت دینی... اصطلاحاً به مفهوم جنبه ای از فرایند تعلیم و تربیت ناظر به پرورش ابعاد مختلف انسان می باشد (۱۰).

بر اساس آنچه گفته شد تربیت، در نظام اندیشگی فارابی باید جایگاه مهمی داشته باشد. تربیت حتی می تواند فطرت های منحرف و بیمار را نیز درمان کند و کسیکه انحرافی در فطرت دارد، تا ابد محکوم به بدی و انحراف نیست (۶). حتی در مورد فطرت های طبیعی و سالم نیز تربیت نقش اساسی دارد زیرا: و همه این فطرت ها گویی که بر سرشتی آفریده شده اند، اما نیازمند آند که با اراده ورزیده شوند و برای چیزهایی که آمادگی آنرا دارند پرورده شوند تا از همین نقطه تا بالاترین مرتبت کمالی خود یا نزدیک به آن مرتبه فراز آیند و دگرگون شوند (۹).

استاد مطهری فطرت را زیربنای تربیت دانسته و در این زمینه می نویسد: اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد قطعاً تربیت او با در نظر گرفتن همان فطریات صورت می گیرد و اصل لغت تربیت هم اگر بکار برده شود بر همین اساس است چون تربیت یعنی رشد و پرورش دادن، مبتنی بر قبول استعدادی انسان است (۱۱). هدف ایشان از تعلیم و تربیت، اعتدال در قوای شهویه و غضبیه و انقیاد آنها نسبت به عقل است. بنابراین ساختن شخصیت معتدلی که قوه ی عاقله و ناطقه آن بر قوای دیگر حاکمیت داشته باشد، هدف اخلاق و تعلیم و تربیت است. هدفی که با مدینه و ارزشهای آن ارتباط ندارد اساساً فاقد ارزش هدف بودن است. در ویژگی اهداف تربیتی به رشد و تکامل شخصیت افراد و پرورش استعداد و توانایی در چارچوب نظام اجتماعی توجه ویژه است و این همان است که ارزش افراد و نقش اجتماعی وی را بخوبی آشکار می سازد.

لذا در بعد اجتماعی، فارابی عمیقاً معتقد است که جهت گیری تعلیم و تربیت باید در راستای سامان دادن به مدینه ی فاضله باشد که در کتاب السیاسة المدینه ترسیم کرده است بدین گونه، تعلیم و تربیت در بینش فارابی از نظر هدفها کاملاً اجتماعی است. به همین دلیل است که فارابی همواره اخلاق و تعلیم و تربیت را به عنوان زیر مجموعه مباحث سیاست و اجتماع طرح می کند.

اندیشه های تربیتی فارابی فرازی از چشم انداز فلسفی وی بوده و تا حدی انتزاعی و تجردی است. وی دستیابی فضایل مختلف را از دو طریق «تعلیم» برای ایجاد فضایل نظری (حکمت نظری)، و «تأدیبه» برای ایجاد فضایل اخلاقی و عملی (حکمت عملی) می داند که خود محتاج است به دو چیز: یکی به وضع و تعلیم و دیگری به اجرا و تنفیذ و راه حصول به سعادت را معرفت به سعادت و عوامل آن، قصد و ادعیه و فعل و رفتار معرفی می کند. به نظر چنین دیدگاهی آرمان گرایانه و تا حدودی دست نایافتنی باشد. مهمترین و شاید تنها وسیله دگرگون کردن اجتماع به صورت مطلوب، تربیت است و باید به هر نوع اقدام سیاسی یا اجتماعی دیگر مقدم باشد (۱۳).

آنچه پس از او در ساحت حکمت و فضیلت و دانشهای عقلی و ذوقی رخ داده چه بسا نوآوری ها و ابتکاراتی هم پدید آمده اما فضل تقدم و پیشگامی با فارابی بوده و همه آنچه که پدید آمده بناهای استوار بر بنیادهای فکری اوست. اگر قبول کنیم که فرهنگ فقط با تعلیم و تربیت بدست می آید در پس آنچه گفته شد وی نهالی را کاشت که

بعدها درخت تنومندی شد و آخرین ثمره اش حکمت متعالیه صدرایی است که آخرین حاصل معنوی فرهنگ اسلامی نیز هست. فلسفه سیاسی جریانی است که در حوزه فرهنگ و تمدن اسلامی و زیربنای تعلیم و تربیت با فارابی آغاز شد و تقریباً بدر گذشت وی شمع وجودش خاموش شد. به علاوه، کلمه فرهنگ با مفهومی روشنفکری و طبقاتی، مترادف کلمات مبادی آداب آشنا با آداب و رسوم خواص مودب و دارای خصایص اخلاقی نیز بکار می رود و معمولاً از این مفهوم چنین استنباط می شود که کسی را می توان با فرهنگ نامید که با رفتار مودبانه و هوشیارانه اش برای خود منش و موقعیتی احراز کند که برای همه کس میسر نباشد مستلزم داشتن امکان مساعد و استعداد معین تعلیم و تربیتی اشرافی است (۱). آموزش عقاید صحیح و تقویت اعتماد به آنها، آموزش مهارت های لازم برای تصدی و وظیفه در مدینه فاضله، ترغیب و تشویق افراد برای عمل بر طبق عقاید صحیح، و ترغیب و تشویق افراد برای انجام وظایف مدنی، از جمله هدف هایی هستند که فارابی برای تعلیم و تربیت در نظر گرفته است.

بنابراین در پی پاسخ به این سوال هستیم که شاخصهای تعلیم و تربیت از دیدگاه فارابی چیست؟ اصلاً واژه هایی چون وحی و عقل به عبارتی فلسفه و دین چه سازشی به بیانی دگر پیوندی در معنا بخشیدن به تعلیم و تربیت در نگاه این فیلسوف پیدا کرده اند؟ اداره و هدایت مدینه فاضله توسط حاکم و نبی و فیلسوف چگونه است؟ آبشخور فکری فارابی در فلسفه اسلامی- ایرانی در امری چون تعلیم و تربیت چه می باشد؟ در چهارچوب فلسفه ایشان تعلیم و تربیت در چه سطحی است؟ تا بتوانیم الگوی تعلیم و تربیت از دیدگاه فارابی را ترسیم نموده، تعلیم و تربیت را در فلسفه بونصر فارابی تبیین نماییم.

فلسفه فارابی

فلسفه فارابی دارای وجوه و مقاصد مشخص است. وی برخی از آراء، فلاسفه پیشین را پذیرفته و آنها را به صورتی که با محیط فرهنگی خاص او مطابق باشد بازسازی و چنان پیوند نزدیکی میان آنها برقرار کرده است که فلسفه حاصل از آن منظم ترین و مرتبط ترین و هماهنگی ترین فلسفه هاست.

فارابی هم در تفکر و بیان اقامه دلیل و بحث و هم در ارائه مطلب و استدلال خود فیلسوفی منطقی است. البته ممکن است فلسفه او با برخی پیش فرض های نادرست مربوط بوده و بعضی از فرضیه هایی را که علم جدید باطل ساخته است، عنوان کرده باشد، لکن در ادوار بعدی نقش بسیار مهمی را ایفاء کرده و مکاتب گوناگون اندیشه را تحت تأثیر خود قرار داده است (۴).

فارابی بر این عقیده است که فلسفه ذاتاً و اساساً واحد است و یک نکته بیش نیست. بنابراین چون تنها و یکتا هدف فلاسفه بزرگ جست و جو حقیقت است، بر ایشان واجب است که متفق و هماهنگ باشند. بدین ترتیب فارابی به وجود تنها یک مکتب فلسفی یعنی مکتب حتی قائل است. بنابراین به عقیده فارابی اصطلاحات افلاطونی و رواقی تنها حاکی از اسامی گروههایی از فلاسفه است و همه آنها یک مکتب فلسفی را تشکیل می دهند و در فلسفه مانند علم سیاست گروهها و فرقه ها زیان بارند (۸).

فارابی معتقد است که نفس هم دارای حقیقتی غیرمادی است. نفس آدمی پنج قوه دارد، قوه غازه، حاسه، متخیله، فزوعیه و ناطقه که هر کدام مربوط به مرتبه‌ای از کمال انسان است. مثلاً قوه غازیه که مشترک میان انسان و نبات است به تغذیه اختصاص دارد. قوه حاسه که مشترک میان انسان و حیوان است. ملموساتی مانند حرارت، بو، صدا، رنگ را در بر می‌گیرد. و قوه‌ای که در قلب جای دارد و وظیفه آن حفظ محسوسات است، پس از آنکه از حس غایب می‌شوند. این گروه هم که بین انسان و حیوان مشترک است قوه متخیله است. تمایل یا گرایش یا تنفر انسان نسبت به اشیا و امور گوناگون در اثر قوه فزوعیه پدید می‌آید.

اما قوه ناطقه قوه‌ای است که انسان به وسیله آن تعقل می‌کند، علوم را فرا می‌گیرد و بین زشتی و زیبایی تمایز قائل می‌شود. قوه ناطقه به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش نظری و بخش عملی. قوه ناطقه عملی به عنوان خادم قوه ناطقه نظری است و قوه ناطقه نظری بر آن است که انسان به سعادت برسد.

اراده نیز از این قوه ناشی می‌شود. گرایش نسبت به چیزی گاه به سوی شناخته امری و گاه به سوی انجام عملی است؛ خواه این عمل به عضوی خاص صورت پذیرد و یا بدن به تمامی آن را پدید آورد. در مورد هر یک از قوایی که در مورد آن بحث شد باید توجه داشته باشیم که هر کدام از آن‌ها به صورت مستقل مطرح نمی‌شوند، بلکه نفس در انسان امری واحد است. فارابی به پیروی از ارسطو وحدت نفس را مطرح می‌کند.

هر یک از قوای نفس در رتبه‌ای است یک طرح مدرج واقع است. هر مرتبه پایین، نسبت به مرتبه مافوق چون ماده است و هر مرتبه بالاتری نسبت به مادون خود چون صورت. پایین‌ترین مرتبه ماده است که هیچ صورتی برای قوه دیگری نیست، بالاترین مرتبه قوه ناطقه است که ماده هیچ صورتی نیست اگر چه مخدوم دیگر موجودات طبیعی است ولی خود نیز همچون همه کائنات به سوی کمال رهسپار است. کمال مخصوص انسان سعادت است و هر انسان واجد رتبه‌ای خاص از سعادت می‌گردد، سعادت خیر مطلق است و خود مطلوب بالذات است. از نظر فارابی عقل طریق رسیدن به سعادت است که درباره آن قبلاً بحث شده است که چون انسان از عقل فعال به عقل متضاد و سپس به مرحله شهود و اشراق می‌رسد.

مدینه فاضله و ویژگی‌های آن

اداره کردن مدینه فاضله بدون قانونگذاری یا حداقل حفظ قوانین رئیس اول، امکان ندارد. تعیین قانون در مدینه انجام می‌گیرد و اگر مدینه نباشد ارزش و خیر در جامعه نخواهد بود. لکن نباید اینگونه تصور شود که فارابی حضور قوانین را وابسته به حضور مدینه می‌داند، بلکه حضور مدینه شرط اساسی قانونگذاری است. مقصود از مدینه محدوده‌ای جغرافیایی که محل سکونت یک اجتماع باشد، نیست بلکه کسانی که در آن محدوده سکونت دارند مدینه خوانده می‌شوند.

مدینه فاضله مدینه‌ای است که هدفش سعادت واقعی است. اهالی چنین اجتماعی به کمالات و لذاتی برتر از دیگران دست می‌یابند.

به نظر فارابی حقیقت دینی و حقیقت فلسفی با وجود اختلاف صوری، از لحاظ عینی حقیقت واحدی است و این عقیده وفاق و هماهنگی میان فلسفه و اصول مبانی اسلامی را میسر ساخت. فارابی بی شک نخستین دانشمندی بود که بر اساس این هماهنگی، فلسفه جدیدی را بنیان نهاد و فلاسفه بعد از او خطوطی را که وی ترسیم کرده بود، پیگیری کردند. فلسفه در نظر دارایی عبارتست از علم به موجودات بنابر آنچه که موجود است و در اثر تحمیل این علم ما به خدا مشابهت می‌یابیم و فلسفه در نزد او عبارت می‌شود از علم یگانه جامعی که صورت مجموعه جهان را در برابر ما می‌گذارد (۷).

انسان از دیدگاه فارابی

محور اصلی تمام اندیشه‌های فارابی همان انسان می‌باشد.

مبادی فلسفه فارابی و مبادی متافیزیکی و هستی‌شناسانه او همه برای نمودن مقام و موقعیت انسان است، هم از لحاظ وجودی و هم از لحاظ زیست اجتماعی و بیان نظامات که انسان ملازم از تبعیت آن می‌باشد (۲). قبل از اینکه به توصیف انسان پرداخته شود لازم به اشاره این نکته است که در دوره فلسفه مابعدالطبیعی فارابی عالم هستی دارای نظام و سلسله مراتبی است که همه موجودات از نظر ماهوی به دو دسته تقسیم می‌شوند (۱۱).

اول موجوداتی که از ابتدا تمام قابلیت‌های آن‌ها به صورت بالفعل است و بدون دخالت اراده از غرض موجود اول پیروی می‌کند یا موجودات عالم سماوی که در ذات و رتبه وجودیشان، تمام مراتب می‌کند و وجود بالفعل شده و تعقل مجردند؛ و دسته دوم موجوداتی که از ابتدا ماهیت بالفعل وجودیشان به آنان داده شده که گرایش به سوی کمال دارند و بالذات می‌توانند این بالقوگی‌ها را به مرور به فعلیت برسانند.

انسان از موجوداتی است که در دسته دوم قرار دارد. انسان موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی است و روحش اشرف از بدن است. فارابی درباره طبیعت انسان معتقد است که «طبیعت انسان در همه افراد یکسان نیست و همراه با صفات بدنی افراد متفاوت می‌شود. بعضی قادرند معقولات اولیه یا اشیا مغلوب اولیه را به آسانی در یابند و بعضی دیگر این امور را مستقیماً دریافت نمی‌کنند. همچنین بعضی از افراد از راه طبیعی معقولات اولیه را ابداً درک نمی‌کنند و بعضی دیگر از طریق ای جز از طریق گروه اول به درک معقولات اولیه نائل می‌شوند. گروه دیگری نیز هستند که این معقولات را از روی ذات خود آن‌ها در می‌یابند. افراد سوم از هر نقضی ما براق هستند و طبیعتشان متجانس است و برای درک مقولاتی مهیا شده‌اند که میانشان مشترک است و به مدد آن در امور اعمالی موفق می‌شوند که همه با آن مشترکاً سر و کار دارند.

درباره اجتماعی بودن انسان فارابی بر آن است که انسان موجودی است که ضروریات زندگی طبیعی و کمالات ترقی وی، جز با اجتماع میسر نیست و انسان از جمله انواعی است که فراهم شدن ضروریات زندگی و همچنین رسیدن به بهترین حالات معنوی او، جز از راه مسکن گزیدن جمعیت‌های بسیاری از آن در محل امکان پذیر نیست (۵).

۲- خوش فهم باشد و آنچه به او می‌گویند به نیکو دریابد و مقصود گوینده را چنانکه هست فهم کند.

۳- خوش حافظه باشد و آنچه را می‌فهمد، می‌بیند و می‌شنود و ادراک می‌کند به خاطر بسپارد و فراموش نکند.

۴- زیرک و باهوش باشد.

۵- دوستدار تعلیم و دانش اندوزی باشد، آسان پذیر باشد و دشواری دانش آموزی او را نیازارد و سختی ناشی از دانش آموزی او را رنجبه نسازد.

۶- بزرگ نفس و دوستدار کرامت باشد.

۷- دوستدار عدالت و عدالت پیشگان باشد و به ظلم و ظالمان و یاران آنان کینه ورزد.

رابطه فلسفه با تعلیم و تربیت

هنگامی که از ارتباط دو مقوله سخن به میان می‌آید اهمیت موضوع زمانی آشکار میشود که ابتدا هر کدام از این دو مقوله مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند.

مسلماً فلسفه و تعلیم و تربیت نیز نهنها از این قاعده مستثنی نیست بلکه چنین تحلیلی، از اهمیت زیادی برخوردار است. همانطور که قبلاً ذکر شد فارغ از تحلیل لغوی واژه فلسفه میتوان اینگونه تصور کرد که فلسفه از جمله مفاهیمی است که شاید هرگز نتوان به توافق کلی در مورد تعریف آن دست یافت. به نظر میرسد ماهیت فلسفه به تناسب شرایطی که فیلسوف در آن قرار دارد تعریف میشود.

همانگونه که بر سر تعریف فلسفه توافقی صورت نگرفته به طور طبیعی بر سر موضوع و متعلق اندیشه فلسفی نیز توافقی صورت نخواهد گرفت. هر فیلسوفی از حدس خود موضوعی را مورد تأمل فلسفی قرار داده و آن بخش را در آثار خود برجسته ساخته است. آنچه پیرامون تعریف فلسفه بیان شد در باب تعریف تعلیم و تربیت نیز صادق است. تعاریف مختلفی که توسط فیلسوفان و اندیشمندان حوزه تربیت مطرح شده، خود شاهد این مطلب است. مقوله تعلیم و تربیت از جمله مباحثی است که قدمتی به درازای اندیشه فلسفی دارد. دلیل این امر نیز مشخص است زیرا انسان تنها موجودی است که نیازمند تربیت است تا به کمال انسانیت خویش برسد. تعلیم و تربیت فرآیندی است که به واسطه آن میراث فرهنگی و معلومات بشری به انسان انتقال مییابد. به عبارت دیگر در حوزه تعلیم و تربیت سخن از فعالیتهایی است که به واسطه آنها یک نسل علوم و فنون و در یک کلام میراث بشری را به نسل دیگر انتقال میدهد.

با بررسی دو مقوله فلسفه و تعلیم و تربیت مسأله پیوند فلسفه و تعلیم و تربیت مطرح میشود. چنانکه پیش از این بیان شد تعلیم و تربیت خود یک مسأله فلسفی است. هنگام طرح این سؤال که «تعلیم و تربیت چیست؟» سؤال دیگری مطرح میشود و آن این است که «انسان چیست؟» و این خود سؤالی فلسفی است. بهدلیل چنین قرباتی رشتهای بین رشتهای به نام فلسفه تعلیم و تربیت شکل گرفته است. فلسفه تعلیم و تربیت مانند خود فلسفه در سه موضوع نظری، دستوری و تحلیلی فعالیت میکند. در حوزه نظری، نظریه‌های تربیتی مطرح میشود و تعقیب اهداف در حوزه دستوری دنبال میشود. نهایتاً روشن ساختن گفته‌های نظری و دستوری در حوزه تحلیلی صورت میگیرد. در این میان برخی بر این اعتقادند که فیلسوف تربیتی در

نظام مدینه فاضله همچون نظام طبیعت دارای مراتبی است. هر گاه این مراتب به خوبی از سوی رئیس مدینه تنظیم شود و هر یک از اعضای مدینه جایگاه خود را در مجموعه مراتب بدانند و به وظیفه خود آنگونه که متناسب با آن مرتبه است عمل کنند، مدینه به اهداف خود دست می‌یابد و اعضای آن سعادت حقیقی را در می‌یابند. مدینه فاضله باید الگویی همچون با نظام هستی را برگزیند. ویژگی مشترک مدینه‌های فاضله این است که همه آنها برای رسیدن به سعادت تلاش می‌کنند، ولی برخی اقوام و ملت‌ها در دریافت شناخت‌های ضروری برای وصول به سعادت راهی را می‌روند که اقوام و ملت‌های دیگر آن راه را نمی‌پیمایند. به طور کلی اقوام و ملل‌ها مسیری را که برای رسیدن به سعادت واحد بر می‌گزینند، متفاوت است. برخی از راه تصور عقلی و برخی از راه تصور خیالی. راه‌های رسیدن به سعادت را در می‌یابند. اجزای مدینه فاضله به پنج گروه تقسیم می‌شوند: (۳).

۱- فاضل که همان حکما و خردورزانند که درباره امور اساسی اجتماع صاحب‌نظرند.

۲- خطیبان و ادیبان و شعرا و نویسندگان.

۳- حسابگران و مهندسان و پزشکان و منجمان.

۴- مجاهدان که همان رزم آوران و پاسداران هستند.

۵- تولید کنندگان همچون کشاورزان و مانند آن.

ویژگی‌های رئیس مدینه فاضله

فارابی معتقد است که مدینه به این دلیل که محل گرد آمدن مردم است سرچشمه اداره امور نیست بلکه سرچشمه واقعی مدینه برای مردم از جای دیگری است یعنی از جانب وحی یا جبرئیل یا عقل فعال است. نکته قابل توجهی که از این گفتار به دست می‌آید این است که فارابی فیلسوف را از درجه پیامبر بالاتر می‌داند، این برداشت از اینجا حاصل شده است که فارابی می‌گوید: فیلسوف از راه عقل فعال ارتباط برقرار می‌کند ولی پیامبر از راه خیال. فیلسوف از طریق آموختن آن هم آموزش از راه دلیل و برهان ارزش‌ها را برای افراد صاحب تفکر و توانایی شرح می‌دهد، در حالی که پیامبر از راه اقناع و تأدیب این کار را انجام می‌دهد. پس اختلافی در درجه فیلسوف و پیامبر نیست، بلکه مربوط به چگونگی اداره کردن امور یعنی نحوه تحقق بخشیدن به فضایل و درجات و نظام مدینه توجه می‌کند، از بین می‌رود، زیرا رئیس مدینه همان راه‌های تربیت و به وجود آوردن ارزش‌ها را به کار می‌برد و با توجه به توانایی‌های اصل مدینه به پرورش آنها می‌پردازد.

رئیس مدینه فاضله کسی است که می‌خواهد با تدبیرهای خود و اهل مدینه را به سعادت برساند و این غایت من حکومت است و رئیس مدینه، باید کاملترین فرد از حیث وصول به سعادت باشد. رئیس مدینه شخص کمال یافته و عقل و معقول در او بالفعل شده و به چنان رتبه‌ای رسیده باشد که می‌تواند از عقل فعال امور جزئی و معقولات را دریافت کند. (۹).

برخی از ویژگی‌هایی رئیس مدینه فاضله فهرست وار ذکر می‌کنیم: (۴).

۱- اعضای بدن او کامل و سالم باشد و قادر به انجام وظایف مربوط به آن عضو باشد.

میباشد. اینگونه فعالیتها نه تنها در روشن ساختن مفاهیم و قضاوتها و مبانی آنها به شاگردان کمک میکند بلکه در ارزیابی عقاید و کوشش برای کشف راههای تازه و تعمیم نظریات علمی نیز سودمند میباشد.

اینگونه فعالیتها هم در انتخاب روشهای تربیتی و هم از لحاظ هدفهایی که معلم و شاگرد باید دنبال کنند مؤثر هستند. کوشش برای گسترش خصوصیات روح فلسفی در میان شاگردان هدف اساسی تعلیم و تربیت را تشکیل میدهد. جامعیت در فکر یا به عبارت دیگر گسترش دادن دایره فهم در برخورد با مسائل مختلف و تعمق درباره این مسائل و انعطافپذیری افکار و عقاید باید مورد توجه مریبان باشد.

در صورت سوم، فلسفه به عنوان نظریه و تعلیم و تربیت به عنوان عمل تلقی میگردد. فلسفه از لحاظ نظری ما را با جهان و انسان آشنا می‌سازد. آنچه ما در فلسفه راجع به جهان و هموعان می‌آموزیم در کل شخصیت ما تأثیر میگذارد. به عبارت دیگر مطالعه آرای فلسفی درباره جهان و انسان، تمایل خاصی نیز در ما به وجود می‌آورد. تقویت این تمایل کار تعلیم و تربیت یا قسمت عملی فلسفه را تشکیل میدهد.

تعریف تعلیم و تربیت از دیدگاه فارابی

تعلیم: «ایجاد فضائل فطری در ملت‌ها و مدینه‌ها». (۱۰) به نظر فارابی تعلیم دو نوع است یکی تعلیم مردم از طریق اقتناع و دیگری تعلیم خواص از طریق برهان.

«نیاز به صناعت تعلیمی برای خواص و عوام پدیدار گشت که تعلیم خواص بر برهان و تعلیم عوام بر طرق جدلی یا خطابه‌ای یا شعر بود» (۱). تأدیب: «ایجاد فضائل اخلاقی و صناعات عملی است در میان مردم» (۴). برای فارابی تأدیب از راه تأثیر اراده مریب در جان مرتبی با تمرین از طریق آموزش عملی برای رسیدن به افعال معینی صورت می‌پذیرد. تأدیب دو نوع است: اول از راه اقتناع که تأثیر در نفوس می‌گذارد و دوم از شیوه اجبار و اکراه که مخصوص انسان‌های سرکش است (۸).

در مورد این سخنان اول اینکه می‌توان گفت که منظور فارابی از تأدیب همان چیزی است که از آن گاهی به عنوان تربیت و یا پرورش یاد می‌شود و ما آن را معمولاً همراه تعلیم و یا آموزش بکار می‌بریم و به طور کلی برای فارابی تأدیب جنبه عملی تعلیم و تربیت اوست.

نکته دوم اینست که فارابی میان این دو امر تفاوتی قائل شده که به تفاوت ارتباط این دو با ساحات وجود انسان مربوط می‌شود چرا که تعلیم، با قول و سخن انجام می‌شود و بیشتر با ساحت عقل سروکار دارد ولی تأدیب با عادت دادن مردم به کارهایی که بر اساس ملکه عملی تحقق می‌یابد و با ساحت اراده سروکار دارد. بهر حال هر دوی این امور به طور مکمل و متوازن مانند دو بال یک پرنده که هماهنگ با یکدیگر حرکت می‌کنند و پرنده را به سوی آسمان بالا می‌برند و در هدایت همه‌ی وجود بشر به سوی کمال مطلق ایفای نقش می‌کنند، به طوری که ضعف و سستی در هر یک از این امور موجب نرسیدن به نتیجه مطلوب می‌شود.

قلمرو «چرایی» وارد میشود و قلمرو «چگونگی» خارج از حیطه وظایف اوست. برعهده فیلسوف تعلیم و تربیت است که به سؤالاتی همچون «آدمی چیست؟»، «تربیت چیست؟»، «آیا میتوانیم تربیت کنیم؟»، «آیا باید تربیت کنیم؟»، چگونه باید تربیت کنیم؟ ... پاسخ دهد.

ارتباط فلسفه با تعلیم و تربیت را به سه صورت ممکن است تصور کرد. در صورت اول و دوم فلسفه تعلیم و تربیت به معنی اجرای فلسفه در امور تربیتی است و فلسفه و تعلیم و تربیت به عنوان دو رشته‌ی مستقل تلقی میشوند و فلسفه تعلیم و تربیت اجرای آنچه در فلسفه مطرح است در جریانهای تربیتی میباشد. اما در صورت سوم فلسفه به منزله‌ی تئوری یا اساس نظری و تعلیم و تربیت به عنوان عمل مورد توجه قرار میگیرد. فلسفه تعلیم و تربیت از یکدیگر جدا نیستند و دو جنبه از یک امر را تشکیل میدهند (۱۲) در صورت اول فلسفه و تعلیم و تربیت را دو موضوع مجزا و مستقل و متفاوت از هم تصور کرده‌اند و ارتباط این دو رشته بدین صورت برقرار میشود که یا معلم ضمن تدریس رشته‌های مختلف علمی مانند فیزیک، شیمی، زیستشناسی، آنچه را که فیلسوفان درباره انسان و جهان گفته‌اند مورد بررسی قرار دهد و اساس معرفت و چگونگی تشکیل و پیدایش آن را نیز مطرح مینماید و یا در برنامه‌ریزی درسی در هنگام تعیین محتوا، از طریق گنجاندن مواد مانند: فلسفه، متافیزیک، منطق و اخلاق یادگیرندگان را در جریان آموزش، با این موضوعات آشنا میسازد. به عبارت دیگر به جای اینکه معلم ضمن طرح مسائل علمی به بررسی آرای فلسفی بپردازد، در دروسهای فلسفی به این امر اقدام میکند. از روش دیگر نیز میتوان این دو رشته را به هم مربوط ساخت. در این روش آراء فلسفی بر اساس شباهتها به صورت نظامها و مکتبها در می‌آیند و آنچه هر مکتب درباره‌ی تعلیم و تربیت بیان کرده‌اند مورد توجه قرار میگیرد.

در صورت دوم، رابطه فلسفه با تعلیم و تربیت ممکن است به صورت اجرای روشهای فلسفی یا فعالیتها فیلسوفی در برخورد با مسائل تربیتی مورد توجه قرار میگیرد.

در بحثهای علمی، معلم و شاگرد میتوانند از روشهای دیالکتیکی، استقرائی، قیاسی یا روش حل مسأله استفاده کنند.

«روش حل مسأله» از لحاظ تربیتی در تقویت فکر شاگردان و معلمان و در فهم مطالب علمی تأثیر زیادی دارد. معلم آگاه میتواند در هر رشته به جای توضیح مطالبی که در کتاب نوشته شده یا دانشمندان بیان کرده‌اند شاگردان را متوجه مسائل سازد و به آنها کمک کند تا از طریق مشاهده، آزمایش و مطالعه نظریات علمی پی برده و خود شخصاً متوجه اینگونه نظریات شوند.

در بحثهای گروهی ممکن است از روش «دیالکتیک» برای رشد قوه بیان، مشخص کردن سؤالات، تحلیل مفاهیم، بررسی اصول و فرضهای پذیرفته شده در بحث رابطه میان مفاهیم و پرورش قوه استدلال استفاده نمود.

در مدرسه معلم و شاگرد با کلمات و مفاهیم مختلف، نظریات علمی، اعتقادات اخلاقی، افکار، عقاید متداول در جامعه، قضاوتهای تاریخی و امور اجتماعی سروکار دارند، آشنایی با فعالیتها فیلسوفی مثل تحلیل مفاهیم و افکار، عقاید و چگونگی ارزشها برای معلم و شاگرد مفید

از نظر فارابی، شناخت در بالاترین مرتبه درباره‌ی خداوند و سپس مخلوقات اوست که محور تمام اهداف تعلیم و تربیت، نیل به خدا به عنوان وجود اول و آخر است. اصولاً نقطه‌ی مرکزی اندیشه‌های فلسفی و تربیتی فارابی، واجب الوجود است که همه‌ی هستی از اوست.

نظام تعلیم و تربیت اسلامی تا قبل از ورود نظریه‌های تعلیم و تربیت متجددانه به دنیای اسلام همواره به واسطه‌ی ارتباطش با عالم قدس و کمال مطلق، چنان که در هر سنت دینی ای یافت می‌شود به هر دو این ساحتها توجه داشت و هدف از تعلیم و تربیت تنها آموزش فکر و نظر نبود و فرد در همه وجود خود پرورش پیدا می‌کرد، چنان که معلم نیز فقط ناقل دانش و معرفت نبود بلکه مربی جان و شخصیت انسان‌ها به شمار می‌آمد، لذا در نظام آموزش اسلام هرگز پرورش فکر و ذهن از تربیت جان در کل وجود فرد جدا نمی‌شد و انتقال یا اکتساب علم بدون کسب صفات اخلاقی و سجایای معنوی را نمی‌پذیرفت.

جایگاه تعلیم و تربیت در اندیشه فارابی

واقعیت این است که در تعلیم و تربیت، همه خوبی‌ها نهفته است. تربیت، اغلب برای نشان دادن نوع خلق و خو، رفتار و گفتار انسان به کار می‌رود و همانند مفهومی در راستای دگرگونی‌های انسان به جانب خیر است و معنای ارزشی با خود دارد. مصداق تربیت اساساً خود انسان است. انسان خودش اشرف مخلوقات و روح و نفس او نیز اجزای ساختار اوست. تربیت در نهایت موجب اعتلای روح و حفاظت پاک‌ی روح می‌شود. همچنین نفس انسان گرم‌ترین چیزی است که باید از آرایش حفظ شده، به کمالات لایق برسد و تربیت اصیل، تربیت نفسانی است (۷). روی هم رفته این که تعلیم و تربیت تنها راه تحقق انسان واقعی و در پی آن وسیله منحصر به فرد دسترسی جوامع به کمال مطلوب است، قولی است که امروزه صاحب‌نظران جمله‌ی بر آنند. تعلیم و تربیت صحیح می‌تواند فرد را به نیکی و سعادت، زندگی زیبا و مطلوب هدایت کند و او را در جهت تعالی و رشد قرار دهد. بنابراین، تربیت به آینده نظر دارد. تربیت تعیین می‌کند که بشر و وظیفه خود را به پایان نرسانیده، بلکه روزنه‌ای است مسدودنشدنی به سوی امید و انتظار (۵). به یک مفهوم بنیادی می‌توان گفت که فلسفه تعلیم و تربیت کاربرد آرای فلسفی در مسائل تربیتی است. با همین قاطعیت نیز می‌توان گفت که اقدامات تربیتی به اصلاح و پالایش اندیشه‌های فلسفی منجر می‌شود. از این دیدگاه فلسفه تعلیم و تربیت صرفاً ابزاری برای نگرستن به اندیشه نیست، بلکه وسیله‌ای است برای این که بیاموزیم که چگونه از اندیشه‌ها به بهترین شکل ممکن استفاده نماییم، تا زمانی که دست اندر کاران تعلیم و تربیت کارها را تنها به این دلیل که قبلاً انجام می‌شده است، تکرار کنند، با هیچ فلسفه ارزشمندی برای تعلیم و تربیت سر و کار نخواهند داشت. زمانی تعلیم و تربیت دارای اهمیت و ارزش است که مریبان تربیتی پی ببرند که باید درباره هر کاری که انجام می‌دهند، دقیقاً فکر کنند و کارها را در رشد فردی و اجتماعی نیز در نظر بگیرند (۲).

از سوی دیگر تعلیم و تربیت همواره دغدغه فیلسوفان بوده است و ابونصر فارابی نیز در ترسیم مدینه فاضله دست‌یابی به سعادت بر

تعلیم و تربیت تاکید داشته است. این خود گویای آن است که فارابی در بیشتر دانش‌های زمانه خود صاحب رای و نظر بوده است، بی‌دلیل نیست که امروزه هر پژوهشگری با هر ذوق و سلیقه‌ای به سراغ آثار او می‌رود و از جام خردش هر چه می‌خواهد بر می‌گیرد (۶). محور اصلی تمام اندیشه‌های فارابی انسان است. مبادی فلسفی و مبادی متافیزیکی و هستی‌شناسانه فارابی برای نمودن مقام و موقعیت انسان است (۱۱). فارابی در کتاب "آرا اهل مدینه فاضله" سخش را با بحث پیرامون خدا آغاز می‌کند و به بیان چگونگی پیدایش جهان هستی (از جهان معنوی گرفته تا جهان مادی) می‌پردازد و آنگاه درباره مراتب هستی جهان مادی و سخن می‌گوید و به انسان که حلقه پیوند جهان مادی و معنوی است، می‌رسد (۸). معلم ثانی در کتاب "تحصیل السعاده" تصریحا و تلویحا نظام مدنی جامعه را با نظام عالم قیاس می‌کند. به عبارت دیگر، سیاست فارابی مبتنی بر جهان‌شناسی و نظام وجود کائنات است (۳). فارابی در فصول منتزعه، نظام هستی را به بدن انسان تشبیه می‌کند. همان گونه که هر کدام از اجزای بدن انسان وظایفی دارند تا کالبد انسانی بتواند همه وظایف حیاتی خود را انجام دهد، جامعه و مدینه هم بدینسان است. هرگاه عضوی از اعضای اصلی یا فرعی بدن، کار خود را انجام ندهد، اختلال کلی در حیات و زندگی بدن حاصل می‌شود، کوتاهی اعضا و افراد جامعه هم در انجام وظایف خود، نظام جامعه و کشور را بر هم می‌زند (۹).

تعلیم و تربیت به عنوان یکی از راه‌های مهم می‌تواند به سعادت و خوشبختی در جامعه منجر شود. فارابی معتقد است که افراد از ابتدا دارای فطرت پاک هستند و این امر نیز نشأت گرفته از اندیشه‌های مذهبی ایشان و متأثر از دین اسلام است که برای تمام افراد جهان فطرت پاک قائل است. همچنین نظر وی این است که افراد جامع ممکن است در اثر نارسایی‌هایی که در جامعه وجود دارد، دچار انحراف شوند و نتوانند سعادت و شقاوت را تشخیص دهند. این جاست که او تعلیم و تربیت را ابزاری برای رسیدن افراد به سعادت مطرح می‌کند (۱۳). از نظر فارابی، فطرت طبیعی در انسان به صورت بالقوه است و برای به فعلیت رساندن آن و رسیدن به کمال نهایی و یا دست کم نزدیک کردن به کمال نهایی در پرتو انجام مقتضیات خود، به فضیلت، تمرین و تقویت به وسیله اراده نیاز دارد (۸). بدین ترتیب با اصول زیر قسمت‌های بنیادین انسان‌شناسی فارابی شکل می‌گیرد. ۱. علم حضوری نفس به خویشتن، ۲. بقای نفس پس از مرگ، ۳. قرار داشتن سعادت انسان فوق لذایذ مادی (۵).

عدالت فردی مربوط به فرد و ویژگی‌های شخصیتی است که فردی را عادل می‌نامیم و فردی را ظالم. افلاطون از جمله فیلسوفانی است که بحث عدالت فردی را مطرح کرده است و آن را مقدمه عدالت اجتماعی در نظر می‌گیرد. افلاطون معتقد است "عدالت فرد غیر از عدالت شهر نیست" (۶). همو در آن جا می‌گوید: با یک مثال ساده می‌توان ثابت کرد که صفت عدالت در فرد و در شهر یکسان است (۳). اگر از نظر افلاطون "عدل سلامت است و ظالم مرض" (۷) ناگفته پیداست که سلامت و بیماری فردی جامعه را متأثر از خود می‌سازد و این آموزه‌ای است که در فارابی توجهی تام بدان شده است، زیرا فارابی نیز "فضیلت را در مفهوم فردی آن، عمل به فضایل

می‌کنند. به عقیده وی، غرض انسان از تشکیل مدینه، نیل به سعادت است. سعادت نیز بر دو قسم است: یکی سعادت حقیقی که همه امور و خیرات نسبت به آن در حکم وسیله است و این سعادت که "سعادت قصوی" است در آخرت محقق می‌شود. قسم دیگر، آن است که افلاطون در کتاب جمهور آن را سعادت می‌داند، در حالی که سعادت نیست، مانند ثروت و لذت و ... که معلم ثانی هیچگاه سعادت را ثروت و لذت نمی‌داند، بلکه نیل به سعادت را مستلزم تعاون و زندگی در مدینه فاضله دانسته است (۲). در نتیجه می‌توان گفت از دیدگاه معلم ثانی تعلیم و تربیت عبارت است از: "هدایت فرد به وسیله فیلسوف و حکیم برای عضویت در مدینه فاضله به منظور دستیابی به سعادت و کمال اول در این دنیا و کمال نهایی در آخرت" (۹). به نظر فارابی، تعلیم و تربیت از دو طریق میسر است:

۱- تعلیم یعنی ایجاد فضایل نظری ۲- تادیب یعنی ایجاد فضایل اخلاقی و عملی. در نتیجه تعلیم همیشه به قول و گفتار است، در حالی که تادیب گاهی به گفتار و گاهی هم به کردار و اعمال. بصیرت‌های نظری و عملی پیش‌شرط و علت تعیین اهداف و راه‌های دستیابی بدان و نیز شکل‌گیری اراده و در نهایت کنش اجتماعی است. این بینش‌ها از نظر فارابی باید از طریق تعلیم و تربیت همگانی در همه افراد اجتماع از طریق ممکن که به طبقات گوناگون مردم متناسب است پدید آید تا سلامت و وحدت روانی و ذهنی در اجتماع تحقق یابد و چنانچه خللی در هر یک از بصیرت‌ها حاصل شود، صحت روانی و ذهنی در اجتماع وجود نخواهد داشت (۸).

از آنجایی که فارابی به صورت مستقیم در مورد تعلیم و تربیت نظریه پردازی نکرده است، نمی‌توان او را صاحب نظر تربیتی دانست، لذا باید جایگاه تعلیم و تربیت را در پیوند با مفاهیم دیگر فلسفه‌اش از قبیل نگرش او درباره انسان، فضیلت‌جویی، سعادت‌طلبی و ... پی‌جویی کرد تا بتوان به عمق اندیشه فارابی و جایگاه تعلیم و تربیت پی برد.

بر همین اساس می‌توان دسته‌بندی‌ای ارائه کرد که تمامی موارد فوق را در بر گیرد و جایگاه تعلیم و تربیت را بر اساس آن تبیین نمود. (۱۲) معتقد است که سه مبنا در اندیشه تربیتی فارابی می‌توان متصور شد که عبارتند از: مبنای اعتقادی، اجتماعی و اخلاقی. بر همین اساس می‌توان گفت: تعلیم و تربیت فارابی بر اساس این مبانی سه‌گانه شکل گرفته است و جایگاه تعلیم و تربیت نیز در نهایت باید به تحقق این مبانی بیانجامد. یعنی این که بتواند افراد جامعه را از لحاظ اعتقادی، اجتماعی و اخلاقی، مطابق با موازین دین مقدس اسلام، شهروند جامعه اسلامی و اخلاق‌گرایت‌محور به سمت سعادت و کمال سوق دهد و به تحقیق تعلیم و تربیت اسلامی بیانجامد.

مبنای اعتقادی تربیت در اندیشه فارابی مبدا فلسفه فارابی، بحث از واجب‌الوجود است، در محتوا، معلم ثانی، به اجتماع فاضل می‌رسد و در غایت، از سعادت انسان سخن می‌گوید؛ بر این اساس، نظام فلسفی فارابی، به طور کامل، رنگ‌خدایی دارد (۱۱). بنا بر اعتقاد فارابی، هستی در منظر کلی و اجتماع انسانی در منظر اخص، ماموریت دارند که زمینه‌ساز نیل انسان به سعادت شوند.

اخلاقی در رابطه با غیر می‌داند. این فضایل مجموعه وسیعی از کردارهای پسندیده را شامل می‌گردد (۱۳). با وجود این، فارابی هم‌چون افلاطون مطلق‌انگار نیست بلکه تمایل وی نه تنها در عدل، بلکه در سایر ملکات اخلاقی بیشتر صبغه ارسطویی دارد. فارابی نیز هم‌چون ارسطو عملی را صالح می‌داند که در حد اعتدال باشد زیرا او هم‌چون ارسطو افراط را هم برای نفس و هم برای جسم مضر می‌دانست (۶). در بیان ارسطو، همان‌طور که در فارابی نیز می‌توان به عنوان یک اصل بدان اشاره نمود، این مطلب به خوبی آشکار است که هر فضیلت دیگری در پرتو عدالت تعریف می‌شود، یعنی فضیلت همان عدالت است و عدالت نیز همان فضیلت که سعادت نیز نه بعد از آن بلکه در ضمن عمل به آن حاصل می‌شود.

عالمان مسلمان بیش از بحث در مورد عدالت اجتماعی، به عدالت شخصی و فردی عنایت داشته و در این خصوص نیز بر عدالت شخصی حاکم تأیید مضاعف نموده‌اند. مصادیق توجه به عدالت فردی از تعاریفی که ارائه شده، پیدا است. همچون تعریف عدالت به اعتدال قوای شهویه، غضبیه و عقلیه، استقامت بر شرع و طریقت اسلام، داشتن مروت و مردانگی، که مروت به معنای سازگاری با هنجارهای اجتماعی و سرپیچی نمودن از آن است، تعریف عدالت به حسن در مجموع، که خواجه نصیرالدین طوسی آن را مطرح نموده است، محاسنی همچون صداقت، الفت، وفا، شفقت، صلح رحم، مکافات، حسن شرکت، حسن قضا، تودد، تسلیم، توکل و عبادت را در بر می‌گیرد.

فقهاء نیز عدالت را ملکه راسخ‌های تعریف نموده‌اند که سبب ملازمت بر تقوا در ترک محرمات و انجام واجبات می‌شود و یا در تعریفی دیگر، عدالت را ملکه راسخ‌های تعریف نموده‌اند که فرد را از انجام کبایر و اصرار بر صغایر باز می‌دارد.

به نظر می‌رسد بتوان چند علت برای چرایی توجه به عدالت فردی، خصوصاً در شخص حاکم، ذکر نمود. یکی این که تحقق عدالت اجتماعی را بدون عادل بودن مجری یا مجریان آن ناممکن دانسته و شخص غیر عادل را در ایجاد جامعه‌ای عدل‌محور ناتوان می‌دیدند. به عبارت دیگر مباحثی مثل عدالت‌نهادهای اجتماعی که امروزه در برابر عدالت افراد مطرح می‌شود، در باور آنان نمی‌گنجد است. دلیل دیگر، این است که علمای مسلمان معتقد بودند حاکم مسلمان، الگوی جامعه است. آنان بر این باور بودند که مردم پیرو فرمانروایان خود هستند و اگر آنان دادگرانه عمل کنند، شهروندان نیز عدالت را پیشه خویش می‌سازند. سخنی از امام علی (ع) وجود دارد که در آن به خوبی می‌توان نمود این اندیشه را دید. پرچم عدالت را در میان شما برافراشتم و از حدود حلال و حرام آگاه‌تان کردم و از عدالت خویش جامه عافیت بر تن‌تان پوشاندم و معروف را با گفتار و کردارم در میان شما گسترش دادم.

فارابی عمیقاً معتقد است که جهت‌گیری تعلیم و تربیت باید در راستای سامان بخشیدن به "مدینه فاضله" ای باشد که وی در کتاب السیاسة المدینه ترسیم کرده است و بدین گونه تعلیم و تربیت در بینش فارابی از نظر اهداف اجتماعی کاملاً اجتماعی است (۴). از گذر فارابی، مدینه فاضله شبیه بدن کامل و سالم است که اعضای آن، جهت تکمیل و تداوم حیات موجود زنده با یکدیگر همکاری

«آراء اهل مدینه فاضله» سخنش را با بحث پیرامون خدا آغاز می کند و به بیان چگونگی پیدایش جهان هستی (از جهان معنوی گرفته تا جهان مادی) می پردازد. و آن گاه درباره مراتب هستی جهان مادی سخن می گوید و به انسان که حلقه پیوند جهان مادی و معنوی است، می رسد.

بر همین اساس می توان گفت: محور اصلی تمام اندیشه های فارابی انسان است. مبادی فلسفی و مبادی اعتقادی و هستی شناسانه فارابی نیز برای نمودن مقام و موقعیت انسان است. تربیت مورد نظر فارابی، تربیت اسلامی و ویژگی «از او بودن»، «به سوی او رفتن» و «به او رسیدن» دارد.

نتیجه گیری

فارابی انسان را موجودی اجتماعی میدانند که میتواند در سایه زیست اجتماعی و تعامل با دیگر هموعان خود، نیازهایش را برطرف کند. او غایت زندگی انسان را تحصیل سعادت دنیوی و اخروی تلقی میکند که سعادت دنیوی مقدمه ای برای رسیدن به سعادت اخروی است و این مهم جز از طریق کسب فضایل چهارگانه و عمل به فضایل میسر نیست. اما چون هیچ انسانی مفضول بر فضایل نیست، از اینرو برای شناخت آنها و نیز چگونگی کسب و تحصیل و عمل بدانها نیازمند به معلم و راهنماست که این امر اهمیت زیاد تعلیم و تأدیب را در نظر فارابی نمایان می کند.

اما فارابی انسان های تربیت یافته را بستر ساز ایجاد «مدینه فاضله» ای میدانند که اهالی و ساکنان آن در سعادت و نیکبختی کامل به سر میبرند و در واقع، در سایه تعلیم و تربیت صحیح، افراد آمادگی ایجاد مدینه فاضله ای را پیدا میکنند که دستیابی به سعادت جز از طریق تحقق آن امکان پذیر نیست. طرح اینگونه تعلیم و تربیت و در نتیجه، سعادت از سوی فارابی در دیدگاه های فلسفی او ریشه داشته و با توجه به ایده آلی و انتزاعی بودن، تا حدی دستیابی به آن را دور از دسترس مینماید.

گرچه فارابی در مباحث تربیتی خود، بخصوص موضوعات فلسفی و اهداف اجتماعی تربیت، بسیار متأثر از افلاطون است، اما زبان او در بیان اصول تربیتی و اخلاقی، زبان قرآن و دین اسلام است. عدالت مفهومی وسیع و پیچیده است. میدان گسترده کاربرد مفهوم عدالت می تواند زمینه ای برای ابهام درونی بیشتر این واژه فراهم آورد؛ چرا که عدالت با مفاهیم و ایده های فراوانی نظیر حق، خیر، برابری، استحقاق، بی غرضی و بی طرفی پیوند دارد و در برخی زمینه بالآخر در قلمرو تعلیم و تربیت و اجرای عدالت تربیتی، ارتباط پاره ای از این مفاهیم با واژه عدالت پر رنگ تر می شود. تا زمانی که این ارتباطات وسیع و پیچیده به درستی تحلیل و بررسی نشود، به درکی پذیرفتنی از معنای عدالت نمی رسیم. این وسعت ارتباط و ابهام درونی، گاه رهن پارهای افراد می شود؛ زیرا غفلت از گره خوردگی و ارتباط موجب می شود برخی تحلیل ها از عدالت، در نگاه نخست جذاب و قانع کننده جلوه کند؛ در حالی که صرفاً در سایه تحلیل دقیق ابعاد این پیوند و ارتباط آن ایده ها و مفاهیم با عدالت این که تحلیل واقعی تر عدالت رخ می نماید. در این پژوهش تلاش شد که بر اساس مبانی معرفت شناسانه فارابی پیرامون عدالت به برقراری

از جمله اولین عناصری که در یک نظریه تربیتی فلسفی باید در نظر گرفته شود، موضع آن در برابر ماهیت و طبیعت انسان است. از نظر فارابی انسان موجودی مرکب از روح مجرد و جسم مادی است که روح و نفس او اشرف از جسم و بدن است (۴). او ضمن برشمردن قوای مختلف انسان می گوید: نفس انسان پنج قوه ناطقه نظری، ناطقه عملی، منتزعه، متخیله و حساسه دارد که از میان قوای مختلف، فقط قوه ناطقه نظری است که قدرت ادراک سعادت را دارد، آن هم در صورتی که بدان توجه و در تکمیل آن تلاش شود و اهمال و از آن غفلت نشود (۳). بدین بیان که آن گاه که آدمی مبادی و معارف اولیه را که از ناحیه عقل فعال به او اعطا شده است به کار بندد و به درستی بشناسد و به واسطه قوه نزوعیه، شفته آن شود و در آنچه باید عمل کند، اندیشه نماید... و سپس نتیجه اندیشه خود را به وسیله آلات و ابزار معده برای عمل، یعنی قوه نزوعیه، عمل کند و از طرفی قوه متخیله و حساسه او در این راه، مساعد و منقاد قوه ناطقه عملیه باشند و هر دو در تحریک آدمی به سوی آن افعالی که موجب نیل به سعادت است، او را یاری نمایند، در این وقت آنچه از آدمی آید همه خیر است و بنابراین، خیر ارادی تنها از این وجه آید (۲).

از نظر او همه انسان ها فطرتی سالم و مشترک دارند که در سایه آن می توانند معارف و معقولات اولیه را درک کرده و بپذیرند. وی این فطرت مشترک را که وجه مشترک میان همه انسان های سلیم الطبع است، پایه و بنیاد سعادت همگانی معرفی کرده و یادآور می شود که با وجود چنین وجه مشترکی، هر فردی ویژگی ها و خصوصیات مخصوص خود دارد که سبب تفاوت کمی و کیفی افراد در قدرت استنباط، در و فهم امور مختلف می شود. و از آن جا که این «فطرت طبیعی» یا سرشت مشترک انسان ها علت عمده برای انجام اعمال و افعال انسان شمرده می شود، نه علت تامه فعل، از این رو به جبر در اعمال نیز منجر نمی شود. از نظر فارابی فطرت طبیعی در انسان ها به صورت بالقوه بوده و برای به فعلیت رساندن آن و نیز ایصال به کمال نهایی و یا دست کم نزدیک کردن آن به کمال نهایی در پرتو انجام مقتضیات خود، نیاز به ریاضت، تمرین و تقویت به وسیله اراده است (۱۰).

وی می افزاید که اگر چنی تمرین و ریاضتی در مورد فطرت های طبیعی در «مدت طولانی» و به صورت «مستمر» انجام نیابد این استعداد و امر بالقوه، به فعلیت نرسیده، تباه می شود. هم چنین اگر تمرین و ریاضت در جهت امور پست صورت گیرد، در این حال، آن استعداد از توجه و عادت به افعال برتر و عالی تر به سوی افعال پست تر گرایش می یابد. بنابراین، از نظر فارابی کمال وجودی انسان در وجود هیچ فردی از ابتدا به صورت بالفعل وجود ندارد و هیچ انسانی از ابتدای وجود خود مفضول بر کمال نیست، زیرا فطرت، ترکیبی از امور متضاد بوده و در عین حال که به سوی کمال تمایل و گرایش دارد، اما به طرف ضد نیز متمایل است. از این رو رسیدن انسان به کمال و در نهایت، سعادت از طریق فطرت، مقدور نبوده و نیازمند افعال اختیاری و ارادی اوست: «انسان از ابتدای وجود خود، مفضول بر کمال نمی باشد و تا آنکه هیچ تفاوتی در انسان ها از جهت کمال مشاهده نشود و ... و این بدان جهت است که فطرت مرکب از امور متضاد است (۲) در همین راستا می گوید: فارابی در کتاب

6. Jeffery, Arthur (1373), words included in the Holy Qur'an, translated by Fereydoun Badrei, Tos Publications, Tehran.
7. Sobhani, Jafar (Beta), Researches in Al-Mall and Al-Nahl, Hozah Management Center, Qom.
8. Qomi, Ali bin Ibrahim (1401 AH), Tafsir of the Holy Qur'an, Volume 1, Dar Kitab Publications, Qom.
9. Razi, Fakhr al-Din Abu Abd Allah Muhammad ibn Umar (1323 AH), a student of the thoughts of the early and late scholars of the scholars, the wisdom, and the scholars, al-Husayniyya Press, Egypt.
10. Tabarsi, Fazl bin Hasan bin Fazl (1415 AH), Majma al-Bayan fi Ulum al-Qur'an, vol. 1, Dar al-Ahiya al-Truth al-Arabi, Beirut.
11. Tabatabaei, Seyyed Mohammad Hossein (1417 AH), Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an, translated by Seyyed Mohammad Baqer Mousavi Hamdani, Islamic Publications Office, Qom.

پیوند بین مفهوم عدالت و دیگر مفاهیم فلسفه فارابی از قبیل حکمت، سعادت، فضیلت، محبت و رزی و... پرداخته گردد تا از نگاه سطحی به مفهوم عدالت در فلسفه فارابی جلوگیری شود. تأمل در مفاهیم فلسفه فارابی این نگرش را به پژوهشگر عرضه کرد که تمامی مفاهیم فلسفه فارابی حول محور عدالت می‌چرخد، چرا که عدالت قوام و اساس هر چیز است و بدون عدالت جامعه به صلاح و خوشبختی نخواهد رسید. در نگرش اسلامی و بالأخص فارابی، عدالت را دالان تکامل نام برده‌اند، چرا که بدون دست یابی به عدالت نمی‌توان به سعادت و کمال دست یافت. بر همین اساس در قلمرو تعلیم و تربیت اسلامی و اجرای عدالت تربیتی نیز برای دست یابی به اهداف مندرج که قرب الی الله، سعادت، کمال و تحقق جامعه صالحه است، بدون عدالت و رزی تحقق نمی‌یابد. نظام تعلیم و تربیت رسمی و عمومی دارای پتانسیل بالایی برای تحقق عدالت و رسیدن به جامعه عادلانه را دارد، اما سیاست گذاری و آگاهی بخشی در این زمینه به دانش آموزان، معلمان، خانواده‌ها و ... از اهمیت بالایی برخوردار است که می‌تواند راهگشای چالش‌های اجرای عدالت تربیتی قرار گیرد.

References

1. Izutsu, Toshi Hiko (1378) The Concept of Faith in Islamic Theology, translated by Zahra Porsina, Soroush Publications, Tehran.
2. Sadeghi, Hadi (1386), Faith in Islam, Islamic Studies Quarterly, No. 1, Winter.
3. The Holy Quran, translated by Mehdi Elahi Qomshaei, Islamic Publications Office, Qom.
4. Ibn Munir Eskandi, Ahmed Ibn Muhammad (Beta), Al-Ansaf Fima, Taminah Al-Kashaf, Publisher of Maktaba and Mataba Company, Bija.
3. Ragheb Esfahani, Muhammad (1412 AH), al-Mufardat fi Gharib al-Qur'an, Al-Katab Publishing House, Qom.
4. Ibn Faris, Abu al-Hussein Ahmed bin Faris bin Zakariya bin Habib (1366), Ma'jam Maqais al-Lagheh; researched and recorded by Abdus Salam Muhammad Haroun, Darahiya al-Kitab al-Arabiya, Cairo.
5. Ibn Manzoor, Muhammad bin Makram bin Ali Abu al-Fazl Jamal al-Din (1988), Language of the Arabs, Vol. 1, Darahia al-Tarath, Beirut.